

خود را به دلخواه خود اداره میکنند. کشورهای امپریالیستی در برابر این نهضت‌های استقلال طلبانه سخت مقاومت می‌ورزند و می‌کوشند تا هر چه را که حفظ آن ممکن باشد درید قدرت خود نگاه دارند. ملت‌های مستعمره به مبارزه آزادی بخش خود ادامه می‌دهند و این مبارزه جز با امحای قطعی سیستم استعمار پایان نخواهد پذیرفت. در این مبارزه، گرایش خادمان کلیسا علی‌الاصول بجانب امپریالیستهاست. بعلاوه، تجاوزهای استعماری و جنگ‌هایی که بخاطر دفاع از استعمار صورت می‌گیرند اغلب به بهانه لزوم اشاعه انجیلها توجیه می‌شوند.

حتی بعضی از روحانیون برای «توجیه» ادعاهای مستعمراتی آلمان هیتلری به همین بهانه لزوم اشاعه انجیل متعذر می‌شدند. برای مثال قسمتی از کتاب فیشر Fischer کشیش پروتستان مذهب اثریشی، تحت عنوان «ندای کلیسای مسیحی در جنگ آلمانها برای آزادی» در اینجا نقل می‌شود: «مسیح می‌خواهد که ناجی تمام دنیا باشد. وظیفه جوانان اینست که به تمام دنیا بروند و همه ملل عالم را تعلیم بدهند و انجیل را به تمام گوشه‌های کره زمین ببرند.» (انجیل متی، باب ۲۸- آیه ۱۸). انجیل جهانی است بدین معنی که همه ملل عالم را دربر می‌گیرد و به محض اینکه مردم دنیا به آن ایمان

آوردند شعار ایشان « يك جسم و يك روح » خواهد بود. بدین قرار اگر آلمان فاشیست ادعای مستعمره می کرد نه بخاطر این بود که ملتهای آنها را استثمار کند بلکه برای آموختن تعالیم انجیل به ایشان بود! ..

خروشچف ضمن يك مصاحبه مطبوعاتی با « هیرست » روزنامه نگار امریکایی نقش تبلیغات انجیلی را در برده کردن مستعمرات چنین تعریف کرده است :

« استعمارگران جویای منافع، در دوران خود همیشه همراه با سربازان اشغالگر خویش کشیشانی نیز به کشور-های مفتوحه میفرستادند و ملتها را به اصطلاح با شمشیر و صلیب به بند میکشیدند. ایشان با آوردن صلیب و انجیل مذهب خود را به ملتها تحمیل می کردند، انجیل را برای ایشان باقی میگذاشتند و ثروتهاشان را تصرف می کردند. متفکرین مسیحی امپریالیسم مدعی هستند که فتح مستعمرات راه را برای تعلیم انجیل به « وحشیان » باز می کند. بنابراین، این مذهب رحم و شفقت و عشق به ممنوع باید با آهن و آتش اشاعه یابد. در دنیا چیزی چنین متناقض و چنین غیر منطقی مشکل بتوان یافت. مع هذا استدلال متواضع-ترین خادمان خدا جز این نیست .

فاشیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا برای خدمت به منافع بورژواهای امپریالیست کشورهای خود خطرناکترین و

خونین ترین ماجراهای تاریخ را بوجود آوردند. در اسپانیا يك شورش نظامی فاشیستی علیه دولت جمهوری برپا شد. جنگی خونین و ظالمانه برپا شد. شورشیان از ارتکاب بدترین جنایات، نسبت به ملت انقلابی دریغ نورزیدند. وقتی دسته‌های شورشی شهری را به تصرف در می‌آوردند از سکنه غرامات سنگین می‌گرفتند و مردم را می‌چاپیدند. کسانی را که به هواداری از حکومت جمهوری مظنون بودند هزار هزار تیرباران می‌کردند. نیروی هوایی شورشیان ده‌ها بار مادرید و شهرهای دیگر را بدون اندک مراعاتی نسبت به مردم غیر نظامی و پیرمردان و زنان و کودکان بمباران کردند.

کلیسای کاتولیک کاملاً با شورشیان همراه بود. رهبران آشوب طلب از هر فرصتی برای ابراز تقدس استفاده می‌کردند و این کار را با واداشتن مردم به خواندن نماز و دعا و با مخابرة تلگرافهای تبریک به پاپ انجام می‌دادند. فرانکو و دستیارانش دایم اعتقاد عمیق خود را به مذهب و اخلاص خود را به مسیح و انجیل او به رخ می‌کشیدند. «کابانلاس» ژنرال فاشیست می‌گفت که ملت اسپانیا برای باز خرید گناهان جمهوری خواهان باید دوازده سال نساخ بخواند و روزه بگیرد؛ و کلیسای فتوی می‌داد که تمام جنایات

ارتکابی فاشیستهای اسپانیایی به پشتیبانی فاشیستهای ایتالیایی و آلمانی با اصل عشق به ممنوع که در انجیل تبلیغ شده است به هیچ وجه مغایرت ندارد .

در جریان شورش و پس از آن ، پاپ تبریکات صمیمانه خود را به فرانکو ابلاغ کرد و در ۱۹۵۳ بالاترین نشان افتخار و اتیکان را به او اعطا نمود. اکثریت عظیم کیشیان و پیشنمازان اسپانیایی دوش بدوش فاشیستها شرکت فعالانه ای در شورش داشتند. ایشان تنها به این بس نمی- کردند که شورشیان را به کشتن جمهوری خواهان تشویق کنند بلکه خود نیز در این کار سرمشق می شدند. مطبوعات آن زمان پر از اخباری از این نوع بود: «یک آتشبار توپخانه شورشیان کلاب دست کیشیان جوان اداره می شود .» در «هوه لوا» جمع کثیری از روحانیون به شورشیان پیوستند تا در داخل خانه ها و بر سر راهها به کمین بنشینند و بروی سربازان ارتش جمهوری که از آن حوالی می گذشتند شلیک کنند. بهر حال این نخستین بار در تاریخ نبود که خادمان خدای رحم و شفقت در کنار ستمکاران و دژخیمان ملت در جنگ شرکت می کردند .

در جریان جنگ دوم جهانی ، خدمتگذاران آیین مسیحی به اقتضای منافع دولتی که کلیساشان در خالک واقع

بود و جبهه‌های مختلفی بخود می‌گرفتند. بدین جهت سازمانهای متعدد مذهبی اعلام کردند که خواهان شکست فاشیستها و پیروزی نیروهای دموکراسی هستند. کلیسای ارتدوکس روسیه با فراخواندن مؤمنین به مبارزه با اشغالگران فاشیست يك وجهه میهن پرستانه بخود گرفته بود. از جنگ ببعده نیز نمایندگان متعددی از کیش‌های مختلف مسیحی در مبارزه برای صلح شرکت می‌جویند و جزو نهضت هواداران صلح می‌شوند. ولی آیا این کار صرفاً بخاطر اینست که ایشان پیر و انجیل هستند؟

خیر! چون ما قبالا دیدیم که اعتقادات انجیلی هیچگاه کسی را از ورود به صف آتش افروزان جنگ و خفه - کنندگان آزادی منع نکرده بود. در خود انجیل می‌توان شعارهایی یافت که هم مؤید جنگند و هم مشوق صلح، هم کشتار آدمیان را تجویز کرده‌اند و هم از رحم و شفقت در حق ایشان دم زده‌اند. گروه‌های اجتماعی و مذهبی همیشه به مقتضای منافع خود شعارهایی را که در موقع خاصی به حالشان مناسب بوده است انتخاب کرده‌اند. لیکن در بیشتر موارد از انجیلها برای قلب ماهیت یا پرده‌پوشی بر تجاوزهای معموله نسبت به انسانها و جنگهای آدمکشی استفاده شده است.

پس از جنگ دوم جهانی تغییرات فوق‌العاده مهمی در وضع بین‌المللی روی داده و در بسیاری از کشورهای اروپا و آسیا رژیم‌های دموکراسی ملی بر سر کار آمده‌اند، بطوریکه اکنون در کنار سیستم سرمایه‌داری جهانی یک سیستم دموکراسی جهانی نیز وجود دارد .

کشورهای امپریالیستی نمی‌توانند این نکته را درک کنند که نهضت‌های ملی روز بروز قوی‌تر می‌شوند، در حالی که امپریالیسم شکست از پی شکست است که متحمل می‌گردد .

ملتهای مستعمره برای بدست آوردن آزادی خود بنحوی خستگی‌ناپذیر مبارزه میکنند و یکی پس از دیگری استقلال ملی و حق حاکمیت خود را بدست می‌آورند و می‌توانند تشکیلات کشور خود را به دلخواه خویش طرح بریزند. بدیهی است که این وضع، خشم و مقاومت امپریالیستها را برمی‌انگیزد زیرا خویشان را از موقعیت غالبی که در دنیا داشتند و از منافع کلانی که می‌بردند محروم می‌بینند . بدین جهت سیاستمداران و متفکران ایشان یک جنگ سرد کین‌توزانه علیه کشورهای دموکرات برآوردند. این عناصر با استفاده از کلیه وسایل موجود از قبیل روزنامه و مجله و کتاب و رادیو و سینما و تلویزیون

و مدرسه و دانشگاه و کلیسا و همه گونه سازمانهای سیاسی و مذهبی به تحریف افکار میپردازند و مردم را برای يك جنگ «گرم» علیه کشورهای دموکرات و ملت‌هایی که یوغ استثمار را بدور ریخته‌اند برمی‌انگیزند. و اغلب نیز به روشن کردن آتش جنگ‌های واقعی توفیق می‌یابند. جنگ خونین کره و کنگو و حمله سه جانبه انگلیس و فرانسه و اسرائیل در ۱۹۵۶ به کشور مصر نمونه‌هایی از این تحریکاتند. گناه ملت مصر در سال ۱۹۵۶ فقط این بود که کانال سوئز را ملی کرده بود و دیگر نمی‌خواست منابع او برای غنی کردن هر چه بیشتر امپریالیست‌های خارجی مورد استفاده واقع شود.

در این گونه موارد پیروان مذهب انجیلی‌ها چه رویه‌ای اتخاذ می‌کنند؟ ایشان منطقاً بایستی به آشوبگرانی که تملیقات آزادبخش‌ها را مال مستعمره را بخون می‌کشند و تدارك يك جنگ مهیب اتمی را می‌بینند ندا در دهند که بخاطر انسان‌ها دست از این فعالیت‌های شوم خود بردارند؛ بایستی از چهره کسانی که رفتارشان با اصول انجیلی عشق به هم‌نوع و رحیم و شفقت و عدم مقاومت مغایرت آشکار دارد نقاب برگیرند و آنان را به دنیا بشناسانند. راست است که در دنیای مذهب نیز صداهایی بدین منظور برمی‌خیزد؛ مثلاً اسقف «کانتره‌وری» که یکی از

مبارزان نخستگی ناپذیر راه صلح است از این جهت توجه و احترام کلیه مردمان مترقی جهان را به خود جلب کرده است. البته شخصیت‌های دیگر روحانی و مؤمنین دیگری نیز هستند که در صفوف اول مبارزان صلح جا دارند، لیکن باید گفت که بسیاری از خادمان مذاهب، از جمله مذهب مسیح، در اردوگاه مخالف یعنی در اردوگاه ظلم و زور هستند و مستقیم یا غیر مستقیم به وخامت وضع بین‌المللی و تسریع مسابقه تسلیحاتی و افزایش خطر جنگ کمک می‌کنند.

ذکر یک مثال برای اثبات این مدعا کافی است و آن مثال کار دینال میترزنتی Mindszenty است که از مقربان خاص پاپ است. پس از استقرار رژیم جمهوری در مجارستان، این کار دینال هرگز از مبارزه علیه آن دست برنداشت و کار را بجایی رسانید که دولت ناگزیر شد تدابیری علیه او اتخاذ نماید و کاری کند که او نتواند به دسایس و تحریکات خود ادامه دهد. در موقع بروز بلوای ضد دولت، این کار دینال در محل امنی تحت نظر بود. فاشیست‌ها او را آزاد کردند و به بوداپست آوردند و او در آن شهر بساط وحشت و ارباب‌براه انداخت. اراذل و اوباش لجام‌گسیخته مردم را در کوچه و خیابان و در خانه‌ها و

زیرزمینها می گرفتند و وحشیانه می کشتند. صدها نفر به همین ترتیب قطعه قطعه شدند و یا از پایه مشعلها آویخته شدند. خوب، آیا کار دینال میزنتی، این خدمتگذار آیین انجیلی، هیچوقت شورشیان را دعوت کرد به اینکه دست از خونریزی و تعدی به مردم بردارند؟ آیا اصول انجیلی عشق به هموع و رحیم و شفقت را یاد آور شد؟ برعکس، اعلام کرد که قدرت را بدست گرفته است و هر چه در کشور می گذرد به فتوای و است و عاقلانه است و خدا از آن خوشنود است. او بر تباهیهای شورشیان صحه گذاشته و خود نیز به وحشیانی که هر گونه حس احترام انسانی را کنار گذاشته بودند ملحق شده بود.

ممکن است در جواب بگویند که این مسائل ربطی به انجیل ندارد. انجیل اصولی را تبلیغ می کند و حال اگر کار دینال میزنتی و امثال او برخلاف آن اصول رفتار می کنند لابد خادمان روحانی بدی هستند. و اگر اصول انجیل رعایت شود کارها رو به راه خواهد بود یعنی آدمیان با هم برادر خواهند شد و صلح و حسن تفاهم بر تمام دنیا حکمفرما خواهد گردید...

این استدلال بکلی بی اساس است، چه، فرضیات راجع به اینکه اگر مردم بر طبق فلان و بهمان کیش و

آیین زندگی می کردند چنین و چنان می شد منطقی نیست و کافی است به واقعیت توجه کنیم. واقعیت اینست که در طی هزار و هشتصد سالی که انجیلها به وجود آمده اند نه تنها از جنگها و آدم کشی ها جلوگیری نکرده اند بلکه در بسیاری از موارد، خود موجب آن بوده یا برای توجیه آن مورد استفاده واقع شده اند. واقعیات نشان می دهند که میتوان پیرو انجیل بود و نه تنها علیه جنگ و ظلم و زور قیام نکرد بلکه خود موجد و مبتکر کشتارهای دستجمعی آدمیان به کثیف ترین صورت آن بود.

نتیجه

مؤمن به دین به کتابهای «مقدس» باترس و احترام می نگرد. او تصور می کند که این کتابها محتوی حقیقت والایی هستند و هر یک از کلمات آنها متضمن حکمتی صحیح و بی چون و چرا است. او در آن کتابها به دنبال پاسخ به سؤالاتی می گردد که دائم ذهنش را به خود مشغول می دارند و کور کورانه به آن پاسخها اعتقاد دارد، چون فکر می کند که آن پاسخها از جانب خدا نازل شده اند. ما دیدیم که در واقع انجیلها متضمن چه نکاتی هستند و چه تناقضاتی در آنها وجود دارد و احکام آنها تا چه

اندازه با عقل و منطق و حیثیت انسانی ناسازگار است. انجیلها نیز مانند همه کتابهای به اصطلاح «مقدس» دیگر آثاری هستند که به دست آدمیان نوشته شده اند. این کتابها در شرایط تاریخی معینی نگارش یافته اند که طرز فکر و ادراک مردم زمان بر مبنای آنها شکل گرفته بوده و بهمین جهت همان طرز فکر مستقیماً در انجیلها منعکس شده است. حال آیا می توان انجیلها یا کتابهای «مقدس» دیگر را بعنوان راهنمای زندگی در این عصر تلقی کرد؟ آیا اصولاً این کار معنی خواهد داشت؟

کتابهای «مقدس» در ادوار مختلف و مابین مردمی از طبقات مختلف ظاهر شده اند که در شرایط مختلفی می زیسته اند و به همین دلیل است که باهم اختلاف دارند؛ لیکن در نفس امر هیچ اختلافی باهم ندارند. اینها کتابهایی هستند مذهبی که برای آموختن نماز و دعا نوشته شده اند، کتابهایی هستند که نه بر اساس دانش و منطق و عقل سلیم بلکه بر مبنای ایمان کورکورانه به اشباح خیالی مذهب تدوین گردیده اند و بنابراین چگونه ممکن است که راهنمای زندگی انسان عصر نو باشند؟

باید به زندگی و به مذهب از روبرو و باچشمان بساز و بر مبنای موازین علمی نگریم. کتابهای به

اصطلاح مقدس در نور دانش و خرد، تقدس جعلی و خدشه ناپذیری خود را از دست می دهند. وقتی از دید علمی تجزیه و تحلیل شوند چنانکه هستند جلوه گر می شوند یعنی از نظر تاریخی بسیار محدود و از لحاظ اصول زندگی مملو از تناقضات و عاری از پایه و اساس هستند، و این همه کاملاً بر انجیلها صادق است.

انجیلها نیز مانند کتابهای «مقدس» دیگر آدمیان را متوجه زندگی در دنیایی می کنند که وجود ندارد و ایشان را از راه بنای يك زندگی سعادت آمیز و مرفه در همین جهان منحرف می سازند. تنها دانش و فرهنگ صحیح انسانی است که راه زندگی بهتری را برای آدمیان روشن می سازد.

پایان

شماره ثبت $\frac{۱۸۵۸}{۲۵۳۶/۱/۱۰}$

229

انتشارات فرهنگ
شاه آباد کوچه مهندس الممالک